



نقش قوه قضائیه در دموکراسی‌ها

گرچه تفکیک و تقسیم قدرت حاکمه جامعه به سه قوه (قضائیه - مجریه - مقننه) تقریباً تا حدی مقتضی طبع حکومت است و هر حکومتی این سه جنبه را حایز می‌باشد - منتها در دیکتاتوری‌ها هر سه نیرو از یک منشأ سرچشمه می‌گیرد - معیناً میتوان گفت که اول بار منتسکیو این تقسیم‌بندی را بطور روشنی بیان داشت و لزوم تفکیک آنها را از یکدیگر اعلام نمود.

بنظر منتسکیو و تمام دانشمندان مکتب دموکراسی قوه مقننه باید مستقل باشد تا بتواند به ملت تأمین اجتماعی به بخشد.

در این تقسیم‌بندی و نتایج حاصله از آن میتوان وظایف قوه قضائیه و نقش آنرا در نظام دموکراسی چنین خلاصه کرد:

۱- حفظ نظام موجود

یک جامعه مترقی همواره باید در تحول باشد و هرگونه نقص یا عیبی در مقررات قانونی دید در صدد رفع آن برآید. چنین است که به قوه مجریه و مقننه اجازه داده شده است همواره در صدد رفع نواقص برآیند و قوانین را - حتی قانون اساسی را - اگر محتاج باصلاح دیدند و با تشریفات خاصی اصلاح نمایند.

اما در برابر این تحول و نوجویی و برای اطمینان به ثبات مملکت به قوه قضائیه مأموریت داده شده است که حافظ نظام موجود مملکتی باشد. وظیفه قوه قضائیه عبارت است از (حفظ نظام موجود) یعنی اجرای قوانین اساسی و عادی مصوبه با دهانی بسته از تبلیغ - ایمانی راسخ مقید به سوگند و چشمانی بیطرف.

سیاست مظهر تحول و نوگرایی است و بمعده قوای مقننه و مجریه - عدالت مظهر ثبات و امنیت است و بمعده قوه قضائیه - هیچگاه و در هیچ زمان و مکانی قوه

قضائیه کودتا نکرده و با هر ضربه بقانون اساسی مقاومت کرده است و کودتاها در دنیا ناشی از دو قوه دیگر بوده است.

چنین است که می بینیم وقتی انقلاب کبیر فرانسه شروع شد و هدف آن تغییر نظام موجود بود اول بار پارلمانهای قدیم را منحل کردند (دادگاه‌هایی که حکم کلی میدادند و لذا احکام آنان هم قاطع دعوی مطروحه بود و هم برای آتیه قانون تلقی می‌شد). زیرا ملت میدانست که این قضات و حقوقدانان عالیقدر با اصول نظام موجود پایبند می‌باشند و این اعلام وفاداری موجود و عدم تسلیم بانقلاب را جزء طبیعت آنان میدانست و از آن نگران نبود بلکه موجب گردید که باین قضات اعتماد بیشتری پیدا کند و بعد از پیروزی انقلاب دو مرتبه همانها را بکار دعوت نموده و حفظ نظام جدید را (که اینک نظام موجود شده بود) بآنان محول نماید.

در این زمینه برای روشن‌تر شدن مطلب مثالی بزنیم. فرض کنیم رادیو یا تلویزیون، محتاج به تعمیر است تا فی‌المثل امواج جدیدی را که در جهان پخش می‌شود بتواند جذب کرده و بما ارائه دهد تا از کانالهای جدید الاحداث نیز استفاده کنیم. بدیهی است اگر وقتی رادیو یا تلویزیون، طبق معمول سابق به برق وصل بوده و کماکان مشغول کار است دست به ترمیم بزنیم تعمیرکننده را برق می‌گیرد. این تعمیرکننده هرچه اصرار به «برق» کرده و او را بخواهد مطمئن سازد که نظرسوئی ندارد در برق مؤثر نیست و برق اگر قوی باشد مسلماً مزاحم تعمیرکننده است (مگر برق ضعیف باشد که در آن صورت هیچگاه قابل استفاده نخواهد بود و باید به تقویت آن همت گماشت). در اینحالت باید برق اصلی را قطع کرد و تعمیر را شروع نمود. در جریان تعمیر اگر نیاز بگردش کار بعضی اجزاء داشتیم باید از پیل یا برقهایی جزئی بطور موقت استفاده نمود. بعد از خاتمه تعمیر دیگر باید پیل‌های متفرقه را دور ریخت و مجدداً از همان برق قوی استفاده کرد تا تلویزیون ما قابل استفاده باشد. برق قوی همان قوه قضائیه است و پیلها مراجع کوچک موقتی اختصاصی.

بدیهی است این وظیفه در تمام نظام‌های مختلف جهان برای قوه قضائیه مقرر شده است. تفاوت نمی‌کند که مملکت دیکتاری باشد یا دموکراسی، سلطنتی باشد یا جمهوری. موریس دوورژه M. Duverger استاد حقوق اساسی در این زمینه میگوید برای فرانسوی تعجب آور است وقتی می‌شنود که در بلژیک رژیم سلطنتی وجود دارد و نخست‌وزیر آن کشور (فان آکر Van Aker نخست‌وزیر بعد از جنگ دوم) میگوید این رژیم مانند نان ضرورت دارد و سلطنت مانند خانواده قابل احترام است و یا اینکه در انگلستان شاه سلطنت می‌کند که مسئولیت کارهای او با وزراست. وی اضافه می‌کند که این رژیم ناشی از این اعتقاد و لازم و ملزوم آن است که «ممکن و محتمل نیست که شاه بدی کند. او غیرقابل عزل و مقدس است. همه خوبی‌ها از او ناشی می‌شود.» آنگاه در مورد مسئولیت وزرا بدنباله بحث فوق می‌افزاید «... وزرا با مسئول بودن خویش در واقع زمان خشم و غضب ملت مانند پرده‌ای جلو قرار گرفته این مقام مقدس را از هدف خشم ملت واقع شدن حفظ میکنند و بالعکس در موقع

خود کنار می‌روند تا ملت نشانه‌های تجلیل و حق‌شناسی را نسبت بان ابراز دارد. و وای اگر خلاف این کنند.» این نقش قوه قضائیه می‌توان گفت اهم وظایف وی در طول تاریخ بوده است.

برای درک اهمیت این نقش دو داستان تاریخی را مثال می‌آوریم.

بعد از اشغال بلژیک توسط آلمانها و در خلال جنگ دوم جهانی هیئت دولت و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس بلژیک بخارج گریختند. اینان در خارج بعنوان حکومت واقعی بلژیک (بلژیک آزاد) اتخاذ تصمیماتی نموده و آنرا از رادیو پاریس و رادیو لندن پخش می‌کردند. در داخله بلژیک نیز لئوپولد پادشاه و هیئت دولتی که آلمانها تحمیل کرده بودند زیر سرنیزه آلمان تصمیماتی می‌گرفتند. قوه قضائیه بلژیک تصمیمات بلژیک آزاد را بعنوان دولت قانونی پذیرفت و تصمیمات متخذ لئوپولد را قانونی ندانست. میگویند همانطور که قشون و اسلحه به پشتیبانی وطن دوستی ملت جنگ را برد قوه قضائیه بود که رژیم مملکت و سلطنت را در بلژیک حفظ نمود. بلژیک اگر تمام بودجه خود را اسلحه می‌خرید نمی‌توانست با آلمان نازی رقابت کند و قشون رسمی او بسیار قلیل بود. قوه قضائیه با الغاء احساس ثبات و امنیت همه مردم را تجهیز کرد. در بلژیک قوه قضائیه و ارتش (رسمی و غیررسمی) بود که جنگ را برد و رژیم را حفظ کردند اسلحه. زیرا با اعتقاد به ثبات تمام ملت ارتش شدند (غیررسمی) و تمام خانه‌ها سنگر. باز هم در خلال جنگ دوم بود که پرفسور میلیان Millian استاد حقوقدان سوییسی مقاله‌ای علیه هیتلر نوشت. دولت آلمان اعتراض کرد و این مقاله را دلیل برآن دانست که سوییسی دیگر بیطرف نیست. اما قوه قضائیه با محکوم کردن پرفسور میلیان و استناد باینکه «مصالح عالیه مملکت و حفظ بیطرفی که رکنی از نظام موجود است سفسطه‌های ظاهراً قانونی را نمی‌پذیرد» رای صادر نمود و مملکت را از هجوم نازیها حفظ کرد.

۲- تأمین مردم

تحت تأثیر افکار فلاسفه آزادیخواه قرن ۱۸ و بخصوص منتسکیو اصل تقسیم قوای مملکت به مقننه - مجریه - قضائیه و استقلال آنها مورد پذیرش دموکراسیها قرار گرفت. برحسب این اصول اختیار قانون‌گزاری به قوه مقننه سپرده شد. بقول ژرژ ریپر G. Ripert پارلمان قائم مقام قدرت مطلقه گردید اما این قائم مقام استبداد و قدرت خود را حتی از دیکتاتورهای پیشین بیشتر کرد. لوئی ۱۴ گرچه معتقد بود «قانون یعنی من» اما هرگز نمی‌توانست و بخود اجازه نمیداد که در مسائل عاطفی مردم و فی‌المثل روابط زوجین و تعداد اولاد و امثال ذلك دخالت کند اما جانشین او یعنی پارلمان خود را مجاز و مختار مطلق میدانند که در همه جزئیات زندگی ملت دستورالعمل امرانه صادر نماید. بدنباله این مبحث ریپر اضافه می‌کند «چه تصور بیموده‌ای است که افزایش عددی مقررات را ترقی بدانیم. ما درست جهت معکوس هدف انقلاب کبیر ۱۷۸۹ را در پیش گرفته‌ایم. اسلاف ما معتقد بودند که چند اصل

قانونی میتواند برای هدایت مردم کافی باشد اما ما دچار این توهم هستیم که زیادی قانون و ریزه کاریهای آن میتواند با آزادی هماهنگ باشد. قدرت و استقلال قوه قضائیه است که ضامن حقوق مردم بوده و نتیجه آزادی است نه.....»

بدین نحو در هرگونه رژیم قوه قضائیه است که در صورت قدرت و استقلال میتواند بمردم تأمین بخشد و آنانرا در برابر خودکامگی حتی مقننه تا حدود امکان حفظ کند. در بعضی رژیمها مانند امریکا، هندوستان قوه قضائیه حق دارد حتی قوانین مخالف قانون اساسی را ملغی نماید. اما در فرانسه و کشورهای نظیر آن کنترل مذکور شامل قوانین نمی گردد.

امیرکبیر مرد مقتدر و وطن دوست دوران اخیر ایران بعنوان اینکه بست نشینی در خانه علما را ملغی سازد دستور داد طویله های آنان را خراب کنند زیرا معمولاً متهمی که محکوم شده بود خود را بآخور یکی از این طویله ها رسانده و در آنجا بست می نشست و از مجازات فرار می کرد. مشهور است که دستور خراب کردن طویله امام جمعه را صادر نمود خود نزد کارگران ایستاده کار آنانرا نظارت می کرد. امام جمعه از منزل بیرون آمد و بامیرکبیر رو کرده و گفت «امیر. یکی از آخورها را برای خود نگاه دار». و دیدیم که در شرایط آن زمان حرف او بجا بود.

به تحلیل این داستان پردازیم: در شرایط آن زمان علما نماینده واقعی مردم بودند. مسئله خیانت که بیعضی از آنان نسبت میدهند و یا وارد نبودن باوضاع جهان امر جداگانه ای است و خدای نکرده بر فرض صحت قلیلی از این انتسابات به نمایندگی آنان از ملت خللی وارد نمی شود. اگر انتخابات واقعی بعمل می آمد مجموعه علما مظهر اراده ملت بودند و اگر هم این مجموعه نارسا بود علامت نارسائی مردم بود. دولت هم گرچه در بسیاری موارد ظلم می کرد ولی هرگز علیرغم این مجموعه نمی توانست کاری بکند. بست نشینی گرچه در بعضی موارد مجرم را فرار می داد ولی در بسیاری موارد دیگر بیگناهی را نجات داد. و قبل از اینکه يك قوه قضائیه قوی و مستقلى ایجاد شود «خراب کردن آخورها» بمنزله خراب کردن يك سنگر ملت بود.

۳- وظیفه زنگ خطر

قوه قضائیه ای که اصیل باشد قوانین را صحیحاً اجرا می کند و نظام موجود را حفظ می نماید. هرگاه مردم اظهار نارضائی از قوه قضائیه کردند علامت آن است که قوانین موجود را نمی پسندند. زیرا مردم قانون را در وجود قاضی متجلی می بینند و در این هنگام است که سازمان مملکتی و نیروهای سیاسی باید توجه کنند و نظام مملکتی را در مسیر عدالت تحول بخشند. همانگونه که در بدن انسان درد بمنزله اعلام خطر است که شخص را به جستجوی درمان وامیدارد قوه قضائیه نیز وظیفه مجموعه اعصاب را به عهده دارند.

کم کردن صلاحیت و قدرت قوه قضائیه و احاله آن به سایر مراجع مانند آن است که بجای درمان درد مرتباً به بیمار قرص مسکن و مخدر داده شود تا درد را حس

نکنند. چنین بیماری مسلماً بزودی در اثر حمله شدید مرض و عمومیت بیماری در بدن از پا درخواهد افتاد. باید بیمار را درمان کرد و البته در جریان درمان میتوان بطور موقت از مسکن استفاده نمود.

قوانین نارسا و غلط مربوط به مالک و مستاجر - اقدام دادگستری به تشویق مستأجرین که حتی سازش قبلی را ندیده بگیرند (درس خلاف اخلاق دادن به مردم) که جمعاً موجب تشکیل پانزده هزار پرونده در تهران شد - بیبها نه تسریع دادرسی عدالت را پایمال کردن و فداکردن عدالت در برابر سرعت - قوانین نارسا و تند خانوادگی که موجب اضمحلال خانواده‌ها و روابط اخلاقی شده است همه و همه بمنزله مسکن و مخدری است که بیبها نه حمایت از قوه قضائیه تجویز می‌شود.

۴- تجربه‌گیری

قوه قضائیه بمنزله آزمایشگاه علم حقوق است که همواره در تدوین مقررات باید از تجربیات این لابراتوار استفاده نمود. نحوه تهیه قانون باید طوری باشد که تجربیات تمام اهل فن مورد استفاده قرار گیرند نه اینکه این امر در انحصار گروه معدودی باشد که نتیجه کار آنان در عمل مشکلات نوینی فراهم سازد.

شرایط قوه قضائیه

برای اینکه قوه قضائیه‌ای بتواند نقش خود را دقیقاً بعهده گیرد باید سه شرط تحقق یابد - استقلال - قدرت - برخورداری از مدیریت صحیح قوه قضائیه باید در برابر دو قوه دیگر مستقل باشد و شیشه عمرش بدست دیگری نباشد تا بتواند وظایف خود را دقیقاً انجام دهد هم‌چنین باید دارای اقتدار کافی باشد تا بتواند اجرای قوانین را در سراسر مملکت کنترل نماید و هیچ امر قضائی از حیطه قدرت او بیرون نباشد. نه اینکه مانند اسلحه‌ای قتال ولی بی‌جان بدست مجریه افتد تا هر که را خواهد بکشد و هر که را خواهد برکشد.

و نیز مدیریت صحیح لازم است که اراده قضائیه و ترقیات قضات برحسب ضوابط باشد نه روابط. قاضی خوب و بیطرف بتواند ترقی کند و در هر حال وظیفه خود را انجام دهد. هم‌چون قاضی انگلیسی دادگاه لاهه که با رأی پرارزش خویش برای ملت و پادشاه خود افتخار آفرید. قدرت و سیادت انگلستان مرهون داشتن چنین قضات و چنین قوه قضائیه‌ای است.

در این زمینه چند پیشنهاد که در مورد قوه قضائیه ایران قبلاً در مجله فردوسی شرح داده بودم با اصلاحاتی یادآور می‌شوم:

۱- همیشه درصد معینی (مثلاً سی درصد) از بودجه کل مملکت در اختیار دادگستری گذارده شود (همانگونه که بودجه مجلس از دولت جداست) تا خود بنحو مقتضی آنرا خرج کند و روزی خود را در دست دولت نه بیند.

۲- لا اقل در مورد مستشاران دیوان عالی کشور (و مقامات بالاتر) قضات انتخابی باشند. بدین معنی که برای این مشاغل قبلاً ضوابط قانونی خاصی تدوین گردد. وزارت دادگستری همیشه لیستی از قضات که حایز شرایط می باشند آماده داشته باشد. بهر صورتی که سمت مستشاری از بین رفت (مثلاً انتقال - فوت - بازنشستگی و غیره ...) هیئت عمومی دیوان کشور از لیست مذکور یک نفر را انتخاب می کند و وزارتخانه انتخاب او را بوی اعلام می کند.

۳- رؤسای شعب - رئیس دیوان عالی کشور - رئیس و مستشاران دادگاه عالی انتظامی قضات و تجدیدنظر نیز بهمین نحو انتخاب می گردند.

۴- در شرایط فعلی وزیر دادگستری نماینده قوه مجریه است در قوه قضائیه و رابط اعمال نفوذ دولت در عدلیه. حقاً باید وزیر دادگستری (تقریباً مانند امریکا) نماینده عدلیه باشد در دولت نه نماینده دولت در دادگستری. با هر تغییر کابینه هیئت عمومی دیوان عالی کشور سه نفر حایز شرایط را انتخاب و پیشنهاد می نماید که یک نفر از آنان برگزیده شده و سمت دادستانی کل کشور و وزارت دادگستری را توأمأ بعهده داشته باشد.

۵- بارها مشاهده شده است که محکمه انتظامی برای ارفاق بیک قاضی او را تبرئه کرده و مدل غلط بقضات داده است (یا بالعکس) لذا محکمه انتظامی طی یک رای تصمیم قاضی را مورد نظر قرار می دهد و صحت یا سقم آنرا اعلام میدارد. اگر تصمیم مورد بحث را سقیم تشخیص داد در مورد محکومیت یا برائت قاضی (برحسب خصوصیات شخصی او) رای جداگانه صادر می کند. و نیز هر وقت محکمه انتظامی و دادگاه تجدیدنظر دو رای متفاوت دارند موضوع در هیئت عمومی دیوان کشور مطرح شده و رای وحدت رویه صادر گردد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

